

قلعه الموت

این قلعه که معروفترین قلعه ایران به شمار می رود برفراز کوهی است که اطراف آن را پرتگاه‌های عظیم و بریدگی‌های شگفت فرا گرفته است. این کوه از نرمه گردن (میان نرمه‌لات و گرمارود) شروع شده و به طرف مغرب ادامه پیدا کرده است. صخره‌های پیرامون قلعه که رنگ سرخ و خاکستری دارند، در جهت شمال شرقی به جنوب غربی کشیده شده‌اند. پیرامون دژ از هر چهار سو پرتگاه است و تنها راه دسترسی به آن، راه بسیار باریکی است که در جانب شمال آن قرار دارد.

قلعه الموت را مردم محل «قلعه حسن» می‌نامند. این قلعه از دو بخش غربی و شرقی تشکیل شده است. هر بخش، به دو بخش: قلعه پایین و قلعه بالا تقسیم شده است که در اصطلاح محلی، آنها را «جورقلا» و «پیازقلا» می‌نامند. طول قلعه حدود یک صد و بیست متر و عرض آن در نقاط مختلف بین ده تا سی و پنج متر متغیر است. دیوار شرقی قلعه بالا یا قلعه بزرگ که از سنگ و ملاط گچ ساخته شده است، کم‌تر از سایر قسمت‌ها آسیب دیده است. طول آن حدود ده متر و ارتفاع آن بین چهار تا پنج متر است. در طرف جنوب، در داخل صخره اتاقی کنده شده که محل نگهبانی بوده است. در جانب شرقی این اتاق، دیواری به ارتفاع دو متر وجود دارد که پی آن در سنگ کنده شده و پشت کار آن نیز از سنگ گچ بنا شده است و نمای آن از آخر می‌باشد. در جانب شمال غربی قلعه بالا نیز دو اتاق در داخل سنگ کوه کنده‌اند. در اتاق اول، چاله آب کوچکی قرار دارد که اگر آب آن را کاملاً تخلیه بکنند، دوباره آبدار می‌شود. احتمال می‌دهند که این چاله با حوض جنوبی ارتباط داشته باشد. در پای این اتاق، دیوار شمالی قلعه به طول دوازده متر و پهناى یک متر قرار دارد که از سطح قلعه پایین‌تر واقع شده است و پرتگاه مخوفی دارد. در جانب جنوب غربی این قسمت قلعه، حوضی به طول هشت متر و عرض پنج متر در سنگ کنده‌اند که هنوز هم بر اثر بارندگی‌های زمستان و بهار پر از آب می‌شود. در کنج جنوب غربی این حوض، درخت تاک کهن‌سالی که هم‌چنان سبز و شاداب است، جلب توجه می‌کند. اهالی محل معتقدند که آن را «حسن صباح» کاشته است.

این قسمت از قلعه، به احتمال زیاد، همان محلی است که حسن صباح مدت سی و پنج سال در آن اقامت داشته و پیروان خود را رهبری می‌نموده است. در جانب شرقی قلعه، پاسداران قلعه و افراد خانواده‌های آنها ساکن بوده‌اند در حال حاضر، آثار کمی از دیوار جنوبی این قسمت باقی مانده است. در جانب شمال این دیواره، ده آخور برای چارپایان، در داخل سنگ کوه‌کنده شده است. گذشته از آثار دیوار جنوبی، دیوار غربی این قسمت به ارتفاع دو متر هم چنان پابرجاست؛ ولی از دیوار شرقی اثری دیده نمی‌شود. در این سمت، سه آب انبار کوچک در دل سنگ کنده‌اند و چند اتاق نیز در سنگ ساخته شده که

در حال حاضر ویران شده‌اند. بین دو قسمت قلعه؛ یعنی قلعه بالا و پایین، میدانهایی قرار دارد که بر گرداگرد آن، دیواری محوطه قلعه را به دو قسمت تقسیم کرده است. در حال حاضر، در میان میدان آثار فراوانی به صورت توده‌های سنگ و خاک مشاهده می‌شود که بی‌شک باقی مانده بناها و ساختمان‌های فراوانی است که در این محل وجود داشته و ویران گشته‌اند. به‌طور کلی باید گفت، قلعه‌الموت که دو قلعه بالا و پایین را در بر می‌گیرد، به صورت بنای سترگی بر فراز صخره‌ای سنگی بنا شده و دیوارهای چهارگانه آن به تبعیت از شکل و وضع صخره‌ها ساخته شده‌اند؛ از این رو عرض آن به‌خصوص در قسمت‌های مختلف فرق می‌کند. از برج‌های قلعه، سه برج گوشه‌های شمالی و جنوبی و شرقی هم‌چنان برپای‌اند و برج گوشه شرقی آن سالم‌تر است. دروازه و تنها راه ورود به قلعه در انتهای ضلع شمال شرقی قرار دارد. مدخل راه منتهی به دروازه، از پای برج شرقی است و چند متر پایین‌تر از آن واقع شده است. در این محل، تونلی به موازات ضلع جنوب شرقی قلعه به طول شش متر و عرض دو متر و ارتفاع دو متر در دل سنگ‌های کوه کنده شده است. با گذشتن از این تونل، برج جنوبی قلعه و دیوار جنوب غربی آن، که روی شیب تخته سنگ ساخته شده است، نمایان می‌گردد. این دیوار بر دشت وسیع گازرخان که در جنوب قلعه قرار دارد، مشرف است؛ به نحوی که دره الموت رود از آن دیده می‌شود. راه ورود به قلعه با گذشتن از کنار برج شرقی و پای ضلع جنوب شرقی، به طرف برج شمالی می‌رود. از آنجا که راه ورود آن در امتداد دیوار، میان دو برج شمالی و شرقی، واقع شده است استحکامات این قسمت، از سایر قسمت‌ها مفصل‌تر است و آثار برج‌های کوچک‌تری در فاصله دو برج مزبور دیده می‌شود. دیوارهای اطراف قلعه و برج‌ها، در همه جا، دارای یک دیوار پشت‌بندی است که هشت متر ارتفاع دارد و به موازات دیوار اصلی بنا شده است و ضخامت آن به دو متر می‌رسد. از آنجا که در تمام طول سال، گروه زیادی در قلعه سکونت داشته و به آب بسیار نیاز داشته‌اند؛ سازندگان قلعه با هنرمندی خاصی اقدام به ساخت آب انبارهایی کرده‌اند و به کمک آب‌روهایی که در دل سنگ کنده‌اند، از فاصله دور، آب را بر این آب انبارها سوار می‌نموده‌اند. در پای کوه‌الموت، در گوشه شمال شرقی، غار کوچکی که از آب رو (مجرا)های قلعه بوده، دیده می‌شود. آب قلعه از چشمه «کلدر» که در دامنه کوه شمال قلعه قرار دارد، تأمین می‌شده است. مصالح قسمت‌های مختلف قلعه، سنگ (از سنگ کوه‌های اطراف)، ملات گچ، آجر، کاشی و تنپوشه سفالی است.

آجرهای بنا که مربع شکل و به ضلع بیست و یک سانتی‌متر و ضخامت پنج سانتی‌مترند، در روکار بنا به کار برده شده‌اند. در ساختمان دیوارها، برای نگهداری دیوارها و متصل کردن قسمت‌های جلو برج‌ها به قسمت‌های عقب، در داخل کار، کلاف‌های چوبی به‌طور افقی به کار برده‌اند. از جمله قطعات کوچک کاشی که در ویرانه‌های قلعه به دست آمده، قطعه‌ای

است به رنگ آبی آسمانی با نقش صورت آدمی که قسمتی از چشم و ابرو و بینی آن کاملاً واضح است. امروزه در دامنه جنوبی کوه هودکان که در شمال کوه قلعه‌الموت واقع شده است، خرابه‌های بسیاری دیده می‌شود که نشان می‌دهد روزگاری بر جای این خرابه‌ها، ساختمان‌های بسیاری وجود داشته است.

در حال حاضر، اهالی محل خرابه‌های این محوطه را دیلمان‌ده، اغوزبن، خرازو و زهیرکلفی می‌نامند. همچنین در سمت غرب قلعه، قبرستانی قدیمی معروف به «اسبه کله چال» وجود دارد که در بالای تپه مجاور آن، بقایای چند کوره آجرپزی نمایان است. در قلعه کوه هودکان نیز پیه‌سوزهای سفالین کهن به دست آمده است. سال بنای قلعه‌الموت در کتاب نزهةالقلوب حمدالله مستوفی، دویست و چهل و شش هـ - ق ذکر شده که همزمان با خلافت المتوکل خلیفه عباسی می‌باشد. از آنجا که نام قلعه‌الموت و سایر قلعه‌های اسماعیلیان با نام «حسن صباح»، پیشوای این فرقه در ایران، ارتباط مستقیم دارد، بجا خواهد بود تا به اختصار کلیاتی درباره چگونگی پیدایش فرقه اسماعیلیه و آغاز فعالیت چشمگیر آن به رهبری «حسن صباح» یادآوری گردد: اسماعیلیه فرقه‌ای از مذهب شیعه است که معتقدان به آن، امامت را پس از امام جعفر صادق (ع) (صد و چهل و هشت هـ - ق) حق پسر بزرگ او اسماعیل ابن جعفر (صد و چهل و سه هـ - ق) می‌دانند و آن را هم به اسماعیل ختم می‌کنند؛ مگر شعبه قرامطه از این فرقه که امامت را منتهی به پسر او محمدبن اسماعیل می‌شمردند. فرقه اسماعیلیه که در قرن دوم هـ ق تأسیس شد، در طی تاریخ، به جهات متفاوت و گاه در شهرهای مختلف، به نام‌های گوناگون، مانند: فاطمیان، باطنیان یا باطنیه، تعلیمیه، فداییان، حشیشیه، سبیه یا هفت امامی، ملاحده، و حتی قرامطه مشهور شده است؛ هر چند قرامطه عنوان خاص فرقه مجزا و مستقلی از آنهاست. بقایای فرقه اسماعیلیه هنوز در ایران (خراسان و کرمان) و افغانستان (بدخشان و شمال جلال‌آباد) و ترکستان و هند و سوریه (سلمیه و طرسوس) و مشرق آفریقا وجود دارند.

اسماعیل ابن جعفر در واقع مؤسس فرقه اسماعیلیه نیست و تأسیس و تبلیغ این فرقه را به شخصی موهوم و مجهول، مشهور به «قداح» نسبت داده‌اند. ظاهراً اسماعیلیه بعد از وفات امام جعفر صادق (ع) و به هر حال، در حیات اسماعیل در باب امامت اسماعیل ابن جعفر اصرار کرده‌اند و به سبب اعتقاد به امامت اسماعیل، به نام اسماعیلیه مشهور شده‌اند. این فرقه شیعه، که از آنها به نام «الاسماعیلیه الخاصه» تعبیر شده، ظاهراً در اوایل تأسیس خود؛ یعنی در قرن دوم هـ - ق، در مبادی و اصول با فرقه‌های دیگر شیعه تفاوت چندانی نداشته‌اند؛ الا این که اقدام امام جعفر صادق (ع) را در عزل اسماعیل از امامت و نصب پسر معصوم منصوص مقرب امامت او نمی‌شمردند و تغییر و بداء را هم در تعیین امام، روا نمی‌شناختند. به هر حال، اسماعیلیه در اوایل حال، چندان موقع و شهرت مهمی نداشتند، و لیکن بعدها و مخصوصاً در حدود قرن سوم هـ ق به بعد،

این فرقه به تدریج صاحب مقالات (مقاله) خاصی شدند. یکی از اولاد اسماعیل، به نام محمدابن اسماعیل، معروف به محمد مکتوم، به حدود دماوند رفت و اعقاب او چندی در خراسان و قندهار به نشر دعوت خویش پرداختند و عاقبت به هند رفتند. پسر دیگر اسماعیل به نام علی، به شام و مغرب رفت و در آنجا به تبلیغ دعوت اهتمام نمود. باری، اعقاب اسماعیل که ائمه مستور بودند، از پایگاه‌های خویش داعیان به اطراف گسیل می‌کردند و طریقه اسماعیلیه را ترویج می‌نمودند. در حدود سال دویست و نود و هفت هـ - ق. عبیدالله ابن محمد نامی ملقب به مهدی، که خود را از اولاد فاطمه زهرا و از اعقاب محمد بن اسماعیل بن جعفر می‌دانست، در شمال آفریقا به دعوی خلافت برخاست و به ترویج مبادی اسماعیلیه پرداخت. اعقاب او نیز هم‌چنان در این امر اهتمام تمام به جای آوردند و دستگاه تبلیغاتی مرتبی را برای جلب عامه به وجود آوردند. مخصوصاً هشتمین خلیفه مصر، به نام مستنصر، برضد خلیفه قائم عباسی به تحریک پرداخت و به وسیله یکی از پیروان خویش، به نام ارسلان بساسیری، او را از بعداد براند - اما ظهور طغرل بیگ و ورود او به بغداد، خلافت عباسیان را نجات داد. معهذ، دعاء و مبلغان فاطمیان در شهرهای ایران و عراق به نشر و ترویج طریقه اسماعیلیه اهتمام کردند. کار تبلیغ چندان بالا گرفت که در عهد سامانیان در ماوراءالنهر و خراسان نیز پیشرفت‌هایی نموده بودند و بعضی از امیران سامانی مانند ابوعلی سیمجور و امیرک طوسی به این مذهب تمایل یافته بودند. در عهد غزنویان نیز - با وجود آنکه محمود غزنوی و پسرش مسعود غزنوی در دفع و تعقب اسماعیلیان اهتمام داشتند و قتل تاهرتی، فرستاده خلیفه فاطمی، به وسیله محمود و قتل حسنک وزیر به دست مسعود نمونه آن است - افراد فرقه در بعضی شهرها به نشر دعوت اسماعیلیه پرداختند.

در اصفهان، عبدالملک عطاش و پسرش ابن عطاش به نشر دعوت اشتغال جستند. عاقبت با ظهور حسن صباح دعوت «جدیده» اسماعیلیه در ایران نیز رواج و انتشار تمام یافت. اسماعیلیه ایران به اسماعیلیه جدید یا شیعه نزاریه معروف‌اند و علت آن است که خلیفه مستنصر ابتدا پسر بزرگ خود نزار را به امامت برگزید و بعد او را عزل کرد و پسر دیگرش مستعلی را امام کرد. بعد از مستنصر، بین نزار و مستعلی رقابت درگرفت و اسماعیلیه عراق و ایران، برخلاف اسماعیلیه شام و مصر و آفریقا، که امامت مستعلی را قبول کردند، هم‌چنان به امامت نزار قائل شدند. بعد از کشته شدن نزار، شیعه او نواداهش را پنهانی به الموت بردند و پروردند و به وسیله حسن صباح به نشر آن دعوت پرداختند و دولت خداوندان الموت یا کیهانی الموت را تشکیل دادند. فداییان آنها در خراسان و عراق وحشت و اضطراب سخت در میان مسلمین به وجود آوردند و حتی یک بار سنجر را و یک دفعه صلاح‌الدین ایوبی و هم‌چنین یک بار امام فخر رازی را تهدید کردند و خلیفه مسترشد و خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر و هم ظاهراً قزل‌ارسلان (اتابک آذربایجان) را به قتل رساندند و در جنگ‌های صلیبی، بعضی از

امیران مسیحی را هلاک کردند. بعد از سقوط الموت به دست هلاکو خان در سال ۶۵۴ هـ - ق با وجود تصریح جوینی در تاریخ جهانگشای به قلع و استیصال رکن‌الدین خورشاه و اولاد او - ائمه اسماعیلیه جدید به طور مستتر و متواری در آذربایجان و عراق و فارس هم‌چنان فعالیت کردند. این فرقه، تا ظهور آقاخان محلاتی، مطابق یکی از روایات خودشان هجده تن امام داشته است که فهرست نام و تواریخ و سنین آنها در کتاب‌های اسماعیلیه آمده است. این ائمه تا عهد آقا خان مستور بوده‌اند و بین آنها و اتباع‌شان بیشتر رابطه مریدی و مرادی بوده است، و مع‌هذا از زحمت رقبا و مدعیان نیز آسوده نبوده‌اند. بعضی از مسلمین به سبب عداوت و نفرتی که نسبت به اسماعیلیه داشته‌اند، آنها را با زندیقان و خرم‌دینان و سپیدجامگان و سرخ‌علمان یکی شمرده‌اند و عده‌ای هم به جهت رضای خلفای عباسی، آنها را کافر و فاسق و اباحی و مجوسی و ثنوی خوانده‌اند و نه فقط علمای اهل سنت در طعن باطنیه اسماعیلیه افزاز، و در نسب فاطمیان طغی کرده‌اند، بلکه شیعه نیز با وجود سکوت سید رضی از طعن به آنها، غالباً در این باب نسبت آنها را مجهول شناخته‌اند.

در هر حال، اسماعیلیه در نزد عامه مسلمین منفور و مطعون بوده‌اند؛ در صورتی که آن گونه که از آثار و اخبار خودشان برمی‌آید، دستگاه آنها لااقل بدان حد که دشمنان‌شان تصویر کرده‌اند، زشت و منفور نبوده است. عقاید و آراء آنها، که از آثار ناصرخسرو و ابویعقوب سجستانی و حمیدالدین کرمانی و ابو حاتم رازی و مؤید شیرازی برمی‌آید، حکایت از تمسک آنها به محبت اهل بیت (ع) و توجه آنها به زهد و پارسایی دارد و مطالعه آثار آنها به خوبی نشان می‌دهد که برخلاف تهمت‌های عامه، اسماعیلیه به هیچ وجه در باب توحید و نبوت و قرآن، اهل تردید و شک نبوده‌اند. در آثار اسماعیلیه جدید، علی‌الخصوص در ایران و هند، نفوذ تصوف هم قابل ملاحظه است. درباره ضرورت شناخت امام و لزوم تبعیت محض از او نیز عقاید مخصوص دارند و خلفای فاطمی را امام می‌دانند و مراتب چهارگانه برای مدارج سیر اهل باطن قائل‌اند، که نزد فاطمیان به ترتیب عبارت‌اند از: مستجیب، مأذون، داعی، حجت. بعد از مرتبه حجت، مقام امام است و سپس مقام اساسی و بعد از آن مقام ناطق است، که جمعاً هفت درجه می‌شود. این مدارج و عناوین آنها در نزد نزاریه و پیروان حسن صباح، التبه با آنچه ذکر شد، تفاوت دارد.